

انواع حیات در قرآن

علی اصغر الهامی نیا

کارشناس ارشد الهیات و معارف اسلامی

عضو هیئت علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

مقدمه

مفهوم حیات، که در مقابل ممات قرار دارد، در نگاه اول ساده می‌نماید و برای همگان قابل فهم است، ولی بادقت در تعریف و تفهیم آن در می‌یابیم که یکی از پیچیده‌ترین پدیده‌هاست و دانشمندان تاکنون تعریف کاملی از آن به دست نداده‌اند و بیش از آنکه به مفهوم حیات بپردازند به مرز میان حیات و مرگ پرداخته‌اند و به کمک دانش بیوشیمی، خواص موجود زنده را چنین برشمرده‌اند:

- وجود نظم و ترتیب خاصی در نهایت پیچیدگی؛

- وجود نقش خاصی برای هر یک از ترکیبات موجود در بدن جاندار؛

- تبادل انرژی با محیط و استفاده از انرژی برای رشد و کار میکائیکی؛

- همانند سازی بسیار دقیق که مهم‌ترین و انحصاری‌ترین خاصیت آن است.

نیز از هیدروژن، کربن، اکسیژن و ازت به عنوان عناصر اصلی تشکیل دهنده ترکیبات حیاتی نام می‌برند؛ ولی با وجود اطلاعات ارزنده‌ای که در باره پدیده‌ها و ترکیبات حیاتی به دست داده‌اند، تعاریف ارائه شده هیچ کدام روشن کننده تمام جوانب آن نیستند مثلاً آپارین در این باره می‌گوید:

حیات شکل مخصوصی از حرکت ماده است که از لحاظ کیفی با حرکت ماده جهان

غیرآلی فرق دارد و موجود زنده شیوه‌های رفتار و خصیصه‌های حیاتی ویژه‌ای دارد و صرفاً

از اصول حاکم بر طبیعت غیر آلی پیروی نمی‌کند.^۱

تعریف بالا کلی و مبهم است که بسنده کردن به یک تعریف کلی درباره یک موضوع جزئی، علمی نیست، حتی قبل از آن گفته «فقط موجودات زنده دارای حیاتند» همان که به مزاح و شوخی شبیه تر است تا یک مطلب علمی!

انگلس، دوست صمیمی مارکس نیز پس از تعریف حیات و نام‌گذاری آن به «طرز بقای اجسام آلیومینی» نوشته است:

تعریف ما از حیات طبعاً بسیار نارساست و از آنجا که همه پدیده‌های حیات را به هیچ وجه در بر نمی‌گیرد، باید به مشترک‌ترین و ساده‌ترینشان محدود گردد.^۲

آنچه دانشمندان علوم طبیعی و تجربی مطرح می‌کنند، محدود به حیات مادی و محسوس است که از سه نوع حیات نباتی، حیوانی و نفسانی فراتر نمی‌رود؛ ولی قرآن مجید دست کم چهار نوع حیات دیگر را بر آن افزوده است که عبارت است از: حیات طیبه، حیات اخروی، حیات ملکوتی و حیات ویژه خداوند متعال. جلال الدین مولوی درباره انواع حیات چنین سروده است.

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان بر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بیمرم از بشر	تا بر آرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن زجو	کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم‌گردم چون ارغنون	گویدم که انا الیه راجعون ^۳

۱. حیات نباتی

امروزه دانش پیشرفته بشر اثبات کرده که همه گیاهان دارای زندگی و مرگ و بیماری و سلامت هستند، تولید مثل می‌کنند، در برابر دشمن به دفاع می‌پردازند، در پی آب و غذا می‌روند و... بسیاری از فعالیت‌های موجود زنده را انجام می‌دهند. این موضوع به طور صریح در قرآن مجید مطرح شده است.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْغَنَبِ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ.^۴

خدا شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد.

شبهه آیه یاد شده در قرآن، فراوان آمده است و قرآن هر از گاهی نظام مرگ و حیات حاکم بر موجودات را گوشزد می‌کند که دست توانای آفرینش گاه از مواد آلی بی‌جان انواع چهره‌های حیات و زندگی را در دل اقیانوسها یا میان جنگلها و صحراها و بیابانها می‌آفریند و گاه از ترکیب موادی که چه بسا به تنهایی سم و کشنده است، مواد حیاتبخش می‌سازد و گاه بر عکس، با دگرگونی مختصر، موجود زنده پرقدرتی را به موجودی بی‌جان تبدیل می‌کند. قرآن از میان نباتات، درخت را به عنوان نمونه به پاک و پلید یا طیب و خبیث وصف کرده است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ
* تَوْتَىٰ أَكَلَهَا كُلُّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. ٥

آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده؛ سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است، میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد؟!

و از درخت پلید چنین یاد می‌کند:

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ. ٦

و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد. همچنین در سوره یوسف سخن از نگه داشتن گندم در سنبله آن می‌رود و حضرت یوسف که وقتی خواب پادشاه را شنید با علم تعبیر خواب دریافت که در مصر هفت سال بارندگی خواهد شد و هفت سال دیگر خشکسالی می‌شود و از این رو پیشنهاد کرد در هفت سال نخست در حد امکان کشاورزی کنند و محصول گندم را در سنبله آن نگه دارند و به اندازه نیاز دانه را از گاه جدا کنند و مصرف نمایند تا محصول انبار شده فاسد نگردد به ویژه ماده حیاتی موجود در دانه گندم گرفتار مرگ نگردد. در اکتشافات و تحقیقاتی که پیرامون اهرام مصر انجام شده دانه‌های گندم مومیایی شده یافتند که از تاریخ برداشت آن حدود چهارده هزار سال گذشته بود و آن را کاشتند و سبز شد و در مدت یاد شده ماده حیاتی خویش را حفظ کرده بود.^٧

٢. حیات حیوانی

حیوان نسبت به جماد و گیاه از حیات برتری برخوردار است. حیوانات عموماً از این مزیت بهره‌مندند که خود و جهان خارج را درک می‌کنند و بدان آگاهند و در پرتو این آگاهیها و شناختها برای رسیدن به خواسته‌ها و مطلوبهای خود می‌کوشند.

آگاهی حیوان از جهان تنها به وسیله حواس ظاهر است و از این رو سطحی و ظاهری است به درون و روابط درونی اشیا نفوذ نمی‌کند و جزئی و فردی است و از کلیت و عمومیت برخوردار نیست و دیگر آنکه منطقه‌ای است؛ محدود به محیط زیست حیوان است و به خارج محیط زیست او راه پیدا نمی‌کند. و سرانجام آنکه حالی است یعنی بسته به زمان حال است. سطح خواسته‌ها و مطلوبهای حیوان نیز مانند شعاع شناخت و آگاهی‌اش از جهان در محدوده خاصی است و از چارچوب مادیت، فردیت، منطقه‌ای و مالی بودن فراتر نمی‌رود؛ یعنی همان محدودیت‌هایی که بعد ادراکی وجود حیوان دارد، بعد خواهشها و گرایش‌های وجودش نیز دارد.^۸

قرآن مجید با واژه «دَابَّة» و جمع آن «دَوَاب» از حیوانات یاد کرده که در مجموع ۱۸ آیه را بدان اختصاص داده است:

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ.^۹

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها نیز گروه‌هایی مانند شما هستند.

در سوره نمل آیه ۱۸ و ۲۲ از سخن گفتن مورچه و هدهد (شانه بسر) با حضرت سلیمان (ع) یاد شده و نیز آمده است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ.^{۱۰}

آیا ندانستی که خداست که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می‌کنند؟!

منظور از سجده ماه و خورشید و ستارگان و کوهها و سایر موجوداتی که از عقل بهره ندارند، می‌توان سجده تکوینی باشد؛ یعنی خاکساری و کوچکی در برابر عزت و عظمت الهی و تسلیم بودن در برابر فرمان او.^{۱۱}

هر یک از جمادات، نباتات و حیوانات و موجودات جهان، منشأ یک یا چند خاصیت و اثر هستند و به عبارتی قوه و نیرو در آنها موجود است که اگر با ادراک و شعور همراه باشد، قدرت یا توانایی نامیده می‌شود و حیوان و انسان بر خلاف جماد و گیاه، پاره‌ای از قوه‌های خویش را بر حسب میل و شوق یا ترس و به دنبال «خواست» اعمال می‌کنند با این تفاوت که خواست حیوان، میل طبیعی و غریزی حیوان است و حیوان در مقابل میل خود قدرت و

نیروی ندارد؛ همین که میلش به سویی تحریک شد، خودبه‌خود به آن سو می‌رود و نیز قدرت محاسبه و اندیشه در ترجیح جانب میلها و با جانب امری را که بالفعل میلی به سوی او نیست ندارد.

اما انسان قادر است در برابر میلهای درونی خود ایستادگی کند و فرمان آنها را اجرا نکند. این توانایی را انسان به حکم نیروی دیگری است که از آن به «اراده» تعبیر می‌شود و به نوبه خود تحت فرمان عقل است.

دیگر اینکه انسان از یک سلسله میلها و جاذبه‌های معنوی برخوردار است که در سایر جاندارها وجود ندارد و این جاذبه‌ها به انسان امکان می‌دهد که دایره فعالیتش را از حدود مادیات توسعه دهد و در افق عالی معنویات تنفس کند؛ در حالی که سایر جانداران از زندان مادیات نمی‌توانند خارج شوند.^{۱۲}

۳. حیات انسانی

انسان در اصطلاح علم منطق «حیوان ناطق» است که «حیوان» جنس آن است و در دیدگاه زیست‌شناسی انسان از انواع جانداران و در ردیف پستاندارانی چون گاو و گوسفند... است و جسم و جان او همانند دیگر جانوران است و امتیازاتی نیز نسبت به آنان دارد که «ناطق» بودن - یعنی فصل منطقی - در بردارنده آن امتیازات است و از آن به «نفس ناطقه» نیز تعبیر می‌شود. قرآن مجید برای حیات آدمی، ارزشی فوق العاده قائل شده و در آیه‌ای می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.^{۱۳}

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبها) برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

و آنجا که از آفرینش انسان و مراحل تکاملی او سخن می‌گوید، از حیات حیوانی عبور می‌کند و می‌فرماید:

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.^{۱۴}

آن‌گاه او را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

تا آفرید تو را صورت آفرین از آفرینش تو بر خود گفت آفرین
 صورت نیافریده چنین صورت آفرین به صورت آفرین و بر این صورت آفرین
 همچنین درباره انسان فرمود:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ۱۵

به راستی که انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

این آیه پس از چهار سوگند آمده و منظور از آفرینش انسان در نیکوترین تقویم این است که تمامی جهات وجود انسان و همه شئون او بر تقویم و اعتدال است و مفهوم تقویم آن است که او را دارای «قوام» کرده است و قوام عبارت است از هر چیز و هر وضع و شرطی که ثبات انسان و بقایش بدان نیازمند است. پس آفرینش انسان از بهترین قوام برخوردار است. ۱۶
 این در حالی است که هیچ یک از جانداران کره زمین از چنین جایگاهی برخوردار نیستند. به همین دلیل خداوند درباره انسان حکمی صادر فرموده که تنها ویژه اوست:

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. ۱۷

هر کس یکی را جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته است و هر کس یکی را زنده کند، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.

می توان گفت راز و عظمت منزلت انسان در این حقیقت نهفته است که در سرشت انسان علاوه بر عناصر مادی - که در جماد و گیاه و حیوان وجود دارد - عنصری ملکوتی و الهی وجود دارد و او ترکیبی از طبیعت و ماورای طبیعت و از ماده و معنی و از جسم و جان است.

بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ. ۱۸

و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد سپس نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود، آن گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید.

و آدمی با چنین امتیازی شایستگی جانشین خدا را یافت؛ چنان که فرمود:

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ. ۱۹

او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داده است.

تطور از جماد و نبات و حیوان به انسان و فراتر از آن، آموزه‌ای است برگرفته از بحث‌های روحانی و معنوی انسان در قرآن که بیان می‌دارد چگونه موجودی با پشت سر گذاشتن این مرحله‌ها به مقام «خليفة اللهی» بار می‌یابد.

البته در هر مرحله، گروهی از پای افتاده، زمین‌گیر می‌شوند. جوانی که تنها در پی خوب خوردن و زیبا پوشیدن است و با احساس و عاطفه و مسئولیت، سروکاری ندارد، در مرحله نباتی جا مانده، به واقع، گیاه خوابی است... اگر از این مرحله به سلامت گذشت و جاه و مقام و عاطفه و احساس و وفاداری و مسئولیت و امانت برای او مطرح شد، به مرتبه حیوانی پا گذاشته است؛ زیرا این امور در حیات حیوانی کاملاً مشهود است. زندگی زنبور عسل و مورچه و موربانه، مسئولیت‌پذیری و نظم زیبای زندگی در یک حیات دسته جمعی را به خوبی نشان می‌دهد، مرغ خانگی آن گاه که مادر می‌شود، نسبت به جوجه‌هایش احساس مسئولیت و از آنها حفاظت و حمایت می‌کند. اگر کسی این اندازه احساس مسئولیت و امانت داری نداشته باشد، مسلماً از حیوان، پست‌تر است. اگر کسی از این مرحله هم گذشت و لذت‌های حیوانی را پشت سر انداخت، به مقام انسانی وارد می‌شود.^{۲۰}

۴. حیات طیبیه

قرآن مجید در یک فراخوان عمومی خطاب به مؤمنان می‌فرماید:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا اَسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ وَّ لِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيْكُمْ. ^{۲۱}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.

آشکار است که منظور از حیات در این آیه، چیزی فراتر از حیات معمولی است که مؤمنان مانند دیگران از آن برخوردارند و مایه این زندگی چیزی است که خدا و پیامبر به مردم می‌آموزند و آن هم چیزی جز «دین حق» نیست که هماهنگ با فطرت آدمی نیز هست. بنابراین، پیام آیه شریف این است که ای مؤمنان! به هوش باشید تا بسان کسانی نشوید که از مسیر فطری خویش منحرف شده یا با داشتن علم و دانش، باز در وادی گمراهی گام بر می‌دارند یا از پندار و گمانهای باطل پیروی می‌کنند؛ چرا که آنان به زندگی سطحی و ظاهری بسنده کرده‌اند و از حیات حقیقی باز مانده‌اند. آنان با داشتن نفس ناطقه، گوش و چشم و قلب در مرحله زندگی حیوانی توقف کرده‌اند و حتی از آن هم پایین‌تر رفته‌اند:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۚ ۲۲

امیر مؤمنان (ع) درباره این گونه انسانها می فرماید:

فالصورة صورة انسان و القلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى فيتبعه و لا باب العمى فيصد عنه فذلك ميت الاحياء. ۲۳

چهره اش چهره انسان است و قلبش قلب حیوان. نه راه هدایت را می شناسد تا آن را ببیند و نه به راه خطا پی می برد تا آن را مسدود سازد. پس او مرده زندگان است که تنها راه می رود و غذا می خورد.

راه خروج از این موقعیت روی آوردن به «ایمان و عمل صالح» در چارچوب دین حق یا همان اجابت خدا و رسول است که در آیه دیگر بدان تصریح شده است:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً. ۲۴
هرکس - از مرد یا زن - کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای حیات (حقیقی) بخشیم.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه گفته است:

حیات، به معنای جان انداختن در چیز و افاضه حیات به آن است. پس این جمله با صراحت لفظش دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده زنده می کند و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می دهد، مثلاً حیات خبیث او را مبدل به حیات طیبی می کند که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و صفتش را تغییر دهد. زیرا اگر مقصود این بود کافی بود که بفرماید: «ما حیات او را طیب می کنیم» ولی اینطور نفرمود بلکه فرمود: ما او را به حیاتی طیب زنده می سازیم. پس آیه شریفه... افاده می کند خدای تعالی حیاتی ابتدایی و جداگانه و جدید به او افاضه می فرماید. ۲۵

این حیات جدید، تشریفاتی یا مجازی نیست؛ بلکه حقیقتی انکارناپذیر است و دستامدهای واقعی آن نیز به منصف ظهور می رسد که یکی از آنها نورانی شدن فکر و قلب و فضای زندگی چنین زندگانی است:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَخْيَبْتَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ
لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا. ٢٦

آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش کردیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این نور می‌تواند علم و دانش سودمند باشد که آدمی به وسیله آن به حق راه می‌یابد و به حق و عمل صالح اعتقاد پیدا می‌کند و آن گاه این علم و قدرت جدید، مؤمن را آماده می‌سازند تا پدیده‌ها را آن گونه که هستند ببیند و حق را از باطل و باقی را از فانی تشخیص دهد و از صمیم قلب از مظاهر ناپایدار و زرق و برق فریای آن دست بشوید و با تمام وجود به سوی خدای عزیز روی آورد و در پرتو عزت او عزیز شود و چنین عزتی او را در برابر وسوسه‌های شیطان و نفس اماره مصونیت می‌بخشد و هیچ دل‌ربای فریای فرصت نمی‌یابد تا دل او را از محبوب حقیقی به سوی خود متمایل سازد. ٢٧

و نیز می‌تواند نور اخلاق و شرح صدر باشد که در پرتو آن به بارگاه قدس ربوبی باریابد و حقیقت ایمان را درک کند، دریا دل شود، دنیا را با همه بزرگی آن کوچک ببیند، به چیزی جز حق و حقیقت دل نبندد و نیز از سختیها و بی‌مهریهای دنیا داران و مصایب و مشکلات غمی بر دل راه ندهد و همواره به رحمت و گشایش پروردگار امیدوار باشد. این موضوع در تفسیر پیامبر(ص) از شرح صدر آمده است که از ایشان پرسیدند، شرح صدر چیست؟ در پاسخ فرمود:

نورٌ يقذفه الله في قلب المؤمن فيشرح صدره. ٢٨

نوری است که خداوند در دل مؤمن می‌افکند و سینه‌اش را فراخ می‌سازد.

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

چنین کسانی دل‌هایشان متعلق و مربوط به پروردگار حقیقی شان است، همان پروردگاری که با کلمات خود هر حقی را احقاق می‌کند. جز آن پروردگار را نمی‌خواهند و جز تقرب به او را دوست نمی‌دارند و جز از سخط و دوری او نمی‌هراسند. برای خویشتن حیات ظاهر و دائم سراغ دارند که جز رب غفور و ودود کسی اداره‌کن آن حیات نیست و در طول مسیر آن زندگی، جز حسن و جمیل چیزی نمی‌بینند، از دریچه دید آنان هر چه را که خدا آفریده حسن و جمیل است و جز آن کارها که در نفس خود نور و کمال و قوت و عزت و

لذت و سروری درک می‌کند که نمی‌توان اندازه‌اش را معین کرد و نمی‌توان گفت که چگونه است و چگونه چنین نباشد و حال آن که مستغرق در حیاتی دائمی و زوال‌ناپذیر و نعمتی باقی و فناپذیر و لذتی خالص از الم و کدورت و خیر و سعادت غیر مشوب به شقاوت است... خداوند این آثار را بر حیاتی مترتب کرده که آن را مختص به مردم با ایمان و دارای عمل صالح دانسته، حیاتی است حقیقی و واقعی و جدید که خدا آن را به کسانی که سزاوارند افاضه می‌فرماید.^{۲۹}

نکته جالب و بدیعی که از آیه ۹۷ سوره نحل به دست می‌آید این است که این حیات طیبیه، که برای مؤمن، حیاتی نو و اختصاصی است، جدا از زندگی عرفی و عمومی همه مردم نیست و در عین اینکه غیر آن است با همان است؛ چنان که جمله «یَمْشِیْ بِهٖ فِی النَّاسِ»^{۳۰} نیز چنین پیامی دارد و باید گفت حیات طیبیه و زندگی معمولی در مرتبت و منزلت و ارزش با یکدیگر تفاوت دارند نه در عدد و شماره و کسی که دارای حیات طیبیه است، دو گونه زندگی ندارد؛ بلکه زندگی اش قوی‌تر و روشن‌تر و دارای آثار بیش‌تر و ارزشمندتر است؛ چنان که وصف حیات به «طیبیه» نیز گویای خالص و ناب بودن آن و منزّه بودن از هر گونه خبائث و آلودگی است.^{۳۱}

جلوه دیگری از آن نور الهی در قلب مؤمن منعکس می‌شود، آن را تسخیر می‌کند و برق آن زمین و زمان را در می‌نوردد و گام بر آسمان مادیت می‌نهد و ابدیت را به نظاره می‌نشیند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

روزی رسول خدا(ص) پس از نماز صبح جوانی را در مسجد دید که به سختی روی پایش ایستاده است، رنگ چهره‌اش زرد و اندامش نحیف و زار است و چشمانش گود انداخته است. از او پرسید: «حالت چطور است؟» عرضه داشت: «در حال یقین هستم.» پیامبر از این پاسخ در شگفت شد و پرسید: «هر یقینی حقیقتی دارد، حقیقت یقین تو چیست؟» پاسخ داد: «ای فرستاده خدا! یقین من مرا در اندوهی جانکاه فرو برده است و خواب از چشمم ربوده و عطش برجانم ریخته است. از این رو دل از دنیا و دارایی اش کنده و چشم به عرش خدا دوخته‌ام؛ چنانکه گویی رستاخیز بر پا شده و مردم به محاکمه و حساب خوانده شده‌اند و من نیز در آن جمع حاضرم، همین طور بهشتیان را پیش چشم خویش می‌بینم که بر تختها تکیه زده و مشغول عیش و نوشند؛ چنان که فریاد دوزخیان را می‌شنوم

که در دوزخ گرفتار شکنجه‌اند.» رسول خدا(ص) فرمود: «این بنده‌ای است که خداوند دلش را با ایمان نورانی ساخته است.»^{۲۲}

گفت پیغمبر صبحی زید را	کیف اصبحت ای رفیق با صفا
گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت	کو نشان از باغ ایمان گر شکفت
گفت تشنه بوده‌ام من روزها	شب نخفستم زعشق و سوزها
تا ز روز و شب گذر کردم چنان	که ز اسپر بگذرد نوک سنان
گفت ازین ره کو ره آوردی بیار	در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون ببینند آسمان	من بینم عرش را با عرشیان
هشت جنت هفت دوزخ پیش من	هست پیدا همچو بت پیش شمن
یک به یک وامی شناسم کم خلق را	همچو گندم من زجو در آسیا
جمله را چون روز رستاخیز من	فاش می بینم عیان از مرد و زن ^{۲۳}

منبع انرژی و تابش این نور حیاتبخش تقوای الهی و ایمان به پیامبر(ص) است:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَاٰمِنُوْا بِرِسُوْلِهِۦ يُوْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ
نُوْرًا تَمْشُوْنَ بِهٖ^{۲۴}

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش، شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید.

علامه طباطبایی درباره این آیه نوشته است:

در این آیه کسانی را که ایمان آورده‌اند امر می‌کند به تقوا و به ایمان به رسول با اینکه این اشخاص دعوت دینی را پذیرفته‌اند و قهراً به خدا و نیز به رسول ایمان آورده‌اند پس همین امر مجدد به ایمان به رسول دلیل بر این است که مراد از این ایمان، پیروی کامل و اطاعت تام از رسول است چه اینکه امر و نهی رسول مربوط به حکمی از احکام شرع باشد و چه اعمال ولایتی باشد که آن جناب بر امور امت دارد.^{۲۵}

بنابر این، التزام عملی به تقوا و اطاعت و پیروی از رهبری الهی بسان ایمان به خدا و عمل صالح، تضمین‌کننده حیات طیبه است و همان‌طور که در تفسیر علامه تصریح شده، می‌توان گفت بخش مهمی از زندگی پاک آدمیان در اجتماع و در پرتو اطاعت از رهبری الهی رقم خواهد خورد؛ چنان‌که بخش فردی آن در پرتو تقوای الهی فراهم می‌آید.

۵. حیات اخروی

قرآن مجید همواره دنیا را در برابر آخرت و حیات دنیا را مقابل حیات اخروی قرار می‌دهد و در مقایسه آنها با یکدیگر می‌فرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^{۲۶}

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست، و زندگی واقعی همانا سرای آخرت است. ای کاش می‌دانستند!

زندگی دنیا و زندگی آخرت در مسائل گوناگونی با یکدیگر مشترکند؛ مانند:

- هر دو زندگی، حقیقی و واقعی‌اند؛

- در هر دو زندگی، انسان به خود و آنچه به خود تعلق دارد آگاه است؛

- در هر دو زندگی لذت و رنج، سرور و اندوه، سعادت و شقاوت هست؛

- غرایز انسان، اعم از غرایز حیوانی و غرایز ویژه انسان، بر هر دو زندگی حکمفرماست؛

- در هر دو زندگی، انسان با بدن و اندام کامل و اعضا و جوارح زندگی می‌کند؛

- هر دو زندگی دارای فضا و اجرام هستند.

البته دنیا و آخرت، تفاوت‌های اساسی فراوانی نیز با یکدیگر دارند:

- در اینجا تولید مثل، کودکی و جوانی و پیری و سپس مرگ هست و در آنجا نیست؛

- در دنیا باید کارکرد و بذر پاشید و زمینه مساعد فراهم کرد و در آخرت از بذرها و

زمینه‌های مساعد شده در دنیا بهره برداشت؛

- اینجا جای کار و عمل است و آنجا جای نتیجه‌گیری و حساب پس دادن؛

- در اینجا امکان تغییر سرنوشت به وسیله تغییر مسیر حرکت و جهت عمل وجود دارد و

در آنجا چنین امکانی نیست؛

- در اینجا حیات با مرگ آمیخته است و هر حیاتی توأم با ماده‌ای است که فاقد حیات

است. افزون بر اینکه از مرده زنده خارج می‌شود و از زنده مرده؛ چنان که ماده بی‌جان در

شرایط خاصی به جاندار تبدیل می‌شود و جاندار به بی‌جان؛ ولی در آن جهان حیات

محض حاکم است و ماده و جسم آن نیز جاندار است. زمین و آسمانش نیز جان دارد و باغ

و میوه‌اش مثل اعمال و آثار تجسم یافته انسان، جاندار است و آتش و عذابش نیز دارای

شعور و آگاهی است؛

- در اینجا اسباب و علل و شرایط خاص زمانی حاکم است و حرکت و تکامل وجود دارد. در آنجا فقط ملکوت الهی و اراده الهی ظهور دارد. شعور و آگاهی وبه طور مطلق دیدوشنید و درک انسان در آن جهان بسی شبیه تر و نیرومندتر است.

برده ها و حجابها در آن جهان از پیش چشم انسان برداشته می شود و او با بینشی دورنگر حقایق را درک می کند؛ چنان قرآن مجید می فرماید:

فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. ۳۷

ما پرده ها را (از جلو چشمت) برداشتیم و دیده ها امروز تیزبین است.»

- در اینجا دزدگی و ملال و یکنواختی هست. انسان همیشه طالب چیزی است که ندارد و دلزده از چیزی است که دارد؛ اما در جهان آخرت چون به آنچه در اعماق فطرت و شعور شخصی خود دل بستگی داشته - یعنی حیات واقعی و جاودانگی در جوار رب العالمین - رسیده است به هیچ وجه خستگی و ملال و دلزدگی برایش پیدا نمی شود. ۳۸

از دیدگاه قرآن، انسان از دو عنصر مادی و روح الهی ترکیب یافته است که عنصر مادی مخصوص دنیاست و روح الهی از عالم بالاست. این دو تا زمانی که همراه یکدیگرند، در حیات دنیوی به سر می برند و آن گاه که از یکدیگر جدا شوند و مرگ میان آنها فاصله اندازد، تن خاکی در دنیا می ماند و ذرات آن متلاشی می شود و روح به سوی خدا باز می گردد و از همان لحظه حیات اخروی آغاز می شود و آنچه از انسان به جهان آخرت راه می یابد؛ همانا روح با نفس اوست؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

أَلَلَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا. ۳۹

خداوند، نفسها را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند.

بر این اساس، مرگ به معنای بی حسّی و بی حرکتی و زوال زندگی - که به دید ظاهری ما در می آید - نیست؛ بلکه به معنای خروج روح انسان از تن خاکی و ورود به عالم ملکوت است؛ همانطور که امام صادق (ع) فرمود:

انسان از شأنی دنیایی و شأنی اخروی آفریده شده است. وقتی خداوند آن دو را گرد آورد، حیات آدمی زمینی می شود؛ زیرا از شأن آسمان به دنیا فرود آمده است و آن گاه که خداوند با مرگ میان آن دو فاصله اندازد؛ شأن اخروی به سوی آسمان باز می گردد.

بنابراین، زندگی آدمی در زمین است و مرگ او در آسمان. ۴۰

حیات آدمی در عالم آخرت نیز دو مرحله دارد:

الف. عالم برزخ

قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

وَمِنَ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. ۴۱

و پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

واژه «برزخ» همین یک بار در قرآن آمده و معنای آن، چیزی است که میان دو چیز فاصله و حایل گردد و علمای اسلام، «عالم برزخ و حیات برزخی» را از همین آیه اقتباس کرده‌اند. آیاتی از قرآن مجید، حالات و نوع حیات انسانها را در عالم برزخ را بیان کرده‌اند که احساس، گفت و شنود، لذت و رنج، سرور و اندوه از آن جمله است و اینکه آدمی در عالم برزخ از سعادت برخوردار است یا از سیاهبختی و... این موارد اثبات می‌کند که پیش از رویداد عظیم رستاخیز و در فاصله مرگ آدمی تا برپایی «قیامت کبری» او از نوعی حیات برخوردار است که بسیار قوی‌تر از حیات دنیایی است و پس از وقوع رستاخیز، قوی‌تر نیز می‌گردد، مثلاً خداوند در تقدیر از کشته شدگان راه خویش می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ... ۴۲

هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند.

این آیه تصریح دارد که شهیدان راه خدا با مردگان تفاوت دارند و از حیات بسیار عالی در جوار رحمت الهی برخوردارند و از رزق و روزی ویژه بهره‌مندند و این حیات با حیات عمومی روز رستاخیز تفاوت دارد و پیش از آن است. همچنین درباره فرعونیان فرموده است:

وَحَاقَ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ * أَلْتَأْتُوا يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ. ۴۳

و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت، صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز برپا شود. (فریاد می‌رسد که:) فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب در آورید.

چنان که ملاحظه می‌شود، عذاب نخست با عذاب انتهای آیه تفاوت دارد؛ یکی «سوء العذاب» و دیگری «أشد العذاب» است. همچنین در عذاب اول شب و روز مطرح است؛ در حالی که پس از قیام قیامت، دیگر شب و روز در کار نیست و نیز قید «يوم تقوم الساعة»

دلیل بر آن است که فرعونیان در عالم برزخ زنده‌اند و شب و روز عذاب می‌بینند؛ چنان که در قیامت نیز گرفتار شدیدترین عذابها خواهند شد.

نسبت درجهٔ حیات در عالم برزخ به دنیا شبیه نسبت میان خواب و بیداری است. امیر مؤمنان (ع) فرموده است:

النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا. ۴۴

مردم خوابند، همین که بمیرند، بیدار می‌شوند.

پس انسان در عالم برزخ از حیات کامل تری برخوردار است و مدت حضور او در برزخ بستگی به عمر دنیا دارد؛ این معنا که برزخ حد فاصل دنیا و آخرت است و تا دنیا برجاست، آخرت آغاز نمی‌شود و برزخ میان آن دو فاصله است و با پایان یافتن عمر دنیا و شروع قیامت کبری، برزخ نیز پایان می‌یابد و حیات برزخی تبدیل به حیات ابدی می‌گردد.

نظر به اینکه حیات برزخی میان دنیا و آخرت قرار گرفته، از ویژگی‌هایی برخوردار است: - آدمی تعلق خاطری به دنیا دارد و روح او امکان می‌یابد که با اهل دنیا تماس بگیرد. چنین کاری از طریق رؤیا آسان و بسیار معمول است؛ چنان‌که احضار ارواح توسط متخصصان امکان‌پذیر است؛

- کارهای خیر اهل دنیا که به نیت مردگان انجام می‌گیرد، در رفاه و آسایش و بهجت و سرور برزخیان تأثیر دارد. صدقات جاریهٔ مردگان، که از خود باقی گذاشته‌اند، موجب خیر و رفاه آنان می‌شود و نیز طلب مغفرت و انجام عباداتی چون نماز و روزه و حج در تخفیف عذاب برزخی و آسایش آنان مؤثر است؛ چنان‌که سنت‌های زشت و رواج گناه و ستم، در صورت برجایی آن، سبب عذاب و سختی ستمگران می‌گردد؛

- از روایات و آیات برمی‌آید که بازخواست و پرسش و پاسخ از انسانها در قبر و برزخ منحصر در مسائل اعتقادی و ایمان آنهاست و رسیدگی به سایر مسائل در قیامت انجام می‌گیرد؛

- نیکوکاران و بدکاران در عالم برزخ وارد بهشت و دوزخ برزخی می‌شوند و به تناسب عالم برزخ، پاداش یا کیفر اعمال خویش را می‌بینند و با قیام رستاخیز از آنجا به بهشت و دوزخ جاوید منتقل می‌شوند و به بهشت و دوزخ برزخی همانند عالم برزخ موقت است در حالی که بهشت و دوزخ قیامت، جاودانی است.

ب. قیامت کبری

مرحلهٔ دوم حیات اخروی با برپایی قیامت کبری آغاز می‌شود و آدمیان از نخستین، تا

آخرین نفر در این روز در پیشگاه آفریدگار بی همتا گرد می‌آیند و به اعمال خرد و کلان آنان رسیدگی می‌شود. نیکوکاران به بهشت برین و تبهکاران به دوزخ آتشین در می‌آیند و در آن عالم، مرگ مفهوم خود را از دست می‌دهد.

امام باقر(ع) در این باره می‌فرماید:

پس از آنکه بهشتیان و دوزخیان در جایگاه خویش قرار می‌گیرند، مرگ را که به صورت گوسفندی در آمده حاضر می‌سازند و آن را سر می‌برند و منادی فریاد می‌کند که دیگر مرگی نیست و جاودانگی را باور کنید.^{۴۵}

«سرای آخرت» عین زندگی و حیات است و گویی حیات از همه ابعاد آن می‌جوشد و چیزی جز زندگی در آن نیست. این نکته لطیف از واژه «حَيَوَان» در آیه ۶۴ سوره عنکبوت نیز استفاده می‌شود؛ زیرا حَيَوَان (بر وزن ضَرْبَان) به اعتقاد جمعی از مفسران و واژه شناسان به معنای حیات است.^{۴۶} و مفهوم آن این است که سرای آخرت برابر با حیات و زندگی است. نکته دیگری که از مقایسه حیات دنیوی با حیات اخروی به دست می‌آید، این است که حیات دنیوی ناپایدار و نیستی‌پذیر است و حیات اخروی پایدار و جاودان. به زندگی دنیا آن قدر باید اعتنا کرد که وسیله وصول به حیات آخرت است، همان طور که قرآن مجید می‌فرماید:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ.^{۴۷}

و زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز بهره‌ای [ناچیز] نیست.

«متاع» به معنای چیزی است که خود هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است. همچنین، چون زندگی آخرت مرگ ندارد، شیرین‌ترین زندگی است و قرآن مجید به زندگان اخروی مزده و بلکه تضمین می‌دهد که از هرگونه آسیب و گزند ایمن هستند؛ چرا که هرگز مرگ را نخواهند چشید.

ءَاٰمِنِيْنَ * لَا يَذُوْقُوْنَ فِيْهَا الْمَوْتَٓةَ اِلَّا الْمَوْتَٓةَ الْاٰوْلٰى.^{۴۸}

در آنجا ایمن هستند و جز مرگ نخستین، مرگ (دیگری) را نخواهند چشید.

۶. حیات ملکوتی

آیات فراوانی در قرآن مجید به موجوداتی به نام «ملائکه» اختصاص دارد و ویژگی‌ها و اوصاف زیر را برای آنها بر می‌شمارد:

۱. فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعور و بندگان گرامی خدایند، سر بر فرمان خدا دارند

و هرگز او را معصیت نمی‌کنند.^{۴۹}

۲. خداوند وظایف مهم و گوناگونی بر عهده آنان نهاده است؛

- گروهی از آنان حامل عرش الهی اند^{۵۰}؛

- گروهی مدبر امور عالم هستند^{۵۱}؛

- گروهی جان می ستانند^{۵۲}؛

- گروهی مراقب اعمال انسانها^{۵۳}؛

- گروهی حافظ انسان از خطرات و حوادث اند^{۵۴}؛

- گروهی مأمور عذاب و مجازات مردمان سرکشند^{۵۵}؛

- گروهی امدادگران غیبی خدایند که به مؤمنان کمک می رسانند^{۵۶}؛

- گروهی حامل وحی و پیام آسمانی اند^{۵۷}؛

۳. فرشتگان پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خدا هستند.^{۵۸}

۴. آنها دارای مقامات و مراتب متفاوتند. برخی همیشه در رکوع و برخی دائم در سجودند^{۵۹}؛

۵. گاه به صورت انسان در می آیند و بر پیامبران و گاه بر غیر پیامبر نیز ظاهر می شوند.^{۶۰}

آنچه از قرآن و سنت و عقل به دست می آید، این است که فرشتگان موجودات جسمانی و مادی نیستند؛ بلکه «مجردند و موجودات مجرد نیز ممکن است مجرد برزخی یا مجرد عقلانی باشند و یا به حسب مراتب فرق کنند. برخی از آنها مجرد برزخی هستند؛ یعنی شکل و صورت دارند و خواص ماده را هم دارا می باشند، آن طور که در روایات آمده، نکیر و منکر به صورت های مختلفی بر دیده میّت ظاهر می شوند و برخی نیز مجرد تامند».^{۶۱}

۷. حیات لاهوتی

نام شریف «حی» از اسمای حسناى الهی است و متکلمان آن را در ردیف «صفات نبوتیه» بر شمرده اند که بر اهمیت آن دلالت دارد و خداوند نیز خود را بدان ستوده است:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ.^{۶۲}

خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپا دارنده است، نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی گران.

با اینکه زندگی اخروی، حیات حقیقی است و امکان ندارد مرگ بر آن عارض شود، واقعیت این است که حیات حقیقی تنها از آن خداست و اوست که به آخرت، حیات بخشیده و انسان را بدان زندگانی مفتخر ساخته است و زمام همه امور از جمله حیات آخرت به دست اوست و حیات آخرت ملک خداست و استقلالی از خود ندارد و زندگان عالم آخرت، ایمنی و حیات و مصونیت از گزند مرگ را از خدا هدیه گرفته اند.

از اینجا به یک حقیقت می‌رسیم و آن اینکه حیات حقیقی باید ذاتاً مرگ‌ناپذیر باشد و عارض شدن مرگ بر آن محال است، این مسئله هنگامی قابل تصور است که «حیات» عین ذات «حی» باشد نه عارض بر او و نیز حیات از خود «حی» باشد نه اینکه از دیگری گرفته باشد و چنین حیاتی از آن خداوند است و بس. به عبارت دیگر، حیات حقیقی، حیات واجب یا حیات واجب الوجود است که صاحب آن به ذات خود عالم و قادر نیز هست.

به همین دلیل، ترکیب آیه یاد شده به گونه‌ای است که حیات را منحصر در خدای تعالی می‌کند و مفهوم «هو الحی القیوم» این است که تنها او حی و زنده است؛ یعنی حقیقت و عالی‌ترین درجه حیات، که هرگز با مرگ آمیخته نمی‌شود، از آن اوست. این انحصار نیز حقیقی است نه سببی. از نظر ادبی واژه «الله» در آیه مبتدا و «لا اله الا هو» خبر و «الحی» نیز خبر بعد از خبر است که انحصار را می‌رساند و در واقع لحن آیه «الله الحی» است؛ بدین معنا که حیات تنها و تنها خاص خداست و زندگان دیگر - در هر منزلتی از حیات باشند - زندگی را از خدا گرفته‌اند. این مضمون در این آیه نیز تکرار شده است.

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ. ۶۳

و بر خدایی توکل کن که هرگز نمی‌میرد. ۶۴

نتیجه

علوم تجربی تنها از سه نوع حیات نباتی، حیوانی و انسانی سخن گفته‌اند؛ ولی قرآن مجید دست کم از هفت نوع حیات یاد کرده است. «حیات طیبه، حیات اخروی، حیات ملکوتی و حیات لاهوتی» از نوع آوری‌های قرآن است. قرآن کریم درباره حیات نباتی، حیوانی و انسانی نیز که در حیطه دانش بشری است، مطالبی ارائه کرده که در نوع خود بدیع و بی نظیر است؛ مانند تقسیم درخت به پاک و پلید و اینکه درخت خشکیده خرما به تقاضای بانویی پاکدامن، پاسخ مثبت می‌دهد و خرما در اختیار می‌گذارد.

همچنین، از دیدگاه قرآن حیوانات همچون انسان و فرشته، در برابر خدای خویش، سجده و کرنش می‌کنند؛ چنان‌که برخی از آنها همچون هدهد و مورچه با یکی از پیامبران سخن گفته‌اند.

زندگی انسانی از دیدگاه قرآن بسیار فراتر از خوردن و آشامیدن و استراحت است و از احساس و عاطفه و مسئولیت و امانتداری نیز باید فراتر رود؛ زیرا امور یاد شده در میان حیوانات نیز یافت می‌شوند و در جازدن در این مرحله یعنی اشتراک در زندگی حیوانی.

مهم‌ترین هدف بعثت پیامبران و نزول کتابهای آسمانی، تولد دوباره انسان با حیاتی برتر

از حیات مادی است؛ یعنی رسیدن به منزلت والای عبودیت و قرب الهی یا حیات طیبه که زمینه ساز حضور آدمی در عالم سراسر نور و حیات اخروی است.
 قرآن مجید از عالم ملکوت سخن گفته است و موجوداتی مجرد به نام فرشتگان که گوش به فرمان آفریدگار توانا به حل و فصل امور دینا سرگرم اند.
 در نظرگاه قرآنی، حیات حقیقی و واقعی را - که مرگ و نیستی آن را تهدید نمی‌کند - ویژه خدا است و دیگر انواع حیات وابسته به آن است.

پی نوشتها:

۱. حیات طبیعت و منشأ و تکامل آن، ص ۵۳.
۲. همان، ص ۵۵-۶.
۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۹۰۱ تا ۳۹۰۶.
۴. سوره انعام، آیه ۹۵.
۵. سوره ابراهیم، آیه ۲۴-۲۵.
۶. ابراهیم: ۲۶.
۷. انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، حسن زاده آملی، ص ۶۴.
۸. ر.ک: شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱-۲۲.
۹. انعام: ۳۸.
۱۰. حج: ۱۸.
۱۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۵۹.
۱۲. ر.ک: شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۰.
۱۳. اسراء: ۷۰.
۱۴. مؤمنون: ۱۴.
۱۵. تین: ۴.
۱۶. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۱۹.
۱۷. مائده: ۳۲.
۱۸. سجده: ۷-۹.
۱۹. فاطر: ۳۹.
۲۰. صورت و سیرت انسان در قرآن، جوادی آملی، ص ۷۶-۷۷.
۲۱. انفال: ۲۴.
۲۲. اعراف: ۱۷۹.
۲۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۶.
۲۴. نحل: ۹۷.
۲۵. ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۴۹۱.
۲۶. انعام: ۱۲۲.
۲۷. برگرفته از ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۴۹۲.
۲۸. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۲۶.
۲۹. ترجمه المیزان، ج ۱۲، ص ۴۹۳-۴۹۲.

- ۳۰ . انعام: ۱۱۲ .
 ۳۱ . ر.ک: همان، ص ۲۹۳ .
 ۳۲ . بحار الانوار، ج ۶۷ ص ۱۵۹ .
 ۳۳ . مثنوی معنوی، کلاله خاور، ص ۶۹ .
 ۳۴ . حدید: ۲۸ .
 ۳۵ . ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۵ .
 ۳۶ . عنکیوت: ۶۴ .
 ۳۷ . ق: ۲۲ .
 ۳۸ . مجموعه آثار، شهید مطهری، ج ۲، ص ۴-۵۲۳ .
 ۳۹ . زمر: ۴۲ .
 ۴۰ . بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۱۷ .
 ۴۱ . مؤمنون: ۱۰۰ .
 ۴۲ . آل عمران: ۱۷۰-۱۶۹ .
 ۴۳ . غافر: ۴۶-۴۵ .
 ۴۴ . بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳ .
 ۴۵ . بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴۵ .
 ۴۶ . تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۴۰ .
 ۴۷ . رعد: ۲۶ .
 ۴۸ . دخان: ۵۶-۵۵ .
 ۴۹ . انبیاء: ۲۶ .
 ۵۰ . حاقه: ۱۷ .
 ۵۱ . نازعات: ۵ .
 ۵۲ . اعراف: ۳۷ .
 ۵۳ . انفطار: ۱۰-۱۳ .
 ۵۴ . انعام: ۶۱ .
 ۵۵ . هود: ۷۷ .
 ۵۶ . احزاب: ۹ .
 ۵۷ . نحل: ۲ .
 ۵۸ . شوری: ۵ .
 ۵۹ . صافات: ۱۶۴-۱۶۶ .
 ۶۰ . مریم: ۱۷؛ هود: ۶۹-۷۷ .
 ۶۱ . معارف قرآن، محمد تقی مصباح بزدی، ص ۲۹۴ .
 ۶۲ . بقره: ۲۵۵ .
 ۶۳ . فرقان: ۵۸ .
 ۶۴ . المیزان، ج ۲، ص ۳۲۹ .